

نگاهی متفاوت به مسأله دادگاه عمومی

مقدمه

در هفته‌ها و روزهای اخیر در مطبوعات نقل قول‌هایی از حقوقدانان و وکلای محترم دادگستری در ارتباط با نواقص دادگاه‌های عمومی (اصطلاحاً عام) می‌خوانیم: از جمله این که می‌گویند: یکی از نواقص عمده شیوه رسیدگی در این دادگاه جمع شتون دادستان و بازپرس و قاضی (دادرس دادگاه) در یک شخص واحد است و چون دادستان و بازپرس از حیثیت عمومی جرم به نمایندگی از طرف جامعه علیه متهم اقامه دعوی می‌کنند (این را به معنای بی‌طرف نبودن تلقی می‌کنند) و قاضی یا دادرس دادگاه باید از منظر بی‌طرفی موضوع را بررسی کنند بنابراین جمع بین این دو در یک فرد محل اشکال است.^۱

۱- حال ببینیم آیا: حقیقتاً اشکال اساسی دادگاه عمومی در اینجا است. آیا قضات دادرس (بنا به فرض وجود دادرس) مغرضانه می‌خواهند به هر ترتیبی شده شخص متهم را با صدور کیفرخواست روانه دادگاه و سپس مستوجب مجازات کنند یا با رعایت بی‌طرفی پس از تحقیق و تفحص و بازجویی کافی، قرار منع تعقیب هم صادر می‌کنند.

۲- آیا دادستان و بازپرس هم از شأن قضا برخوردار است یا شأن دیگری دارد؟
 ۳- آیا شأن قاضی دادر (قاضی تحقیق) و قاضی دادگاه (حاکم) با هم در یک فرد قابل جمع است؟

اما قبل از یافتن پاسخهایی برای پرسشهای فوق الذکر بیان مقدمه‌ای در باب شأن و موقعیت قاضی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ضرور می‌نماید:

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی از فصل هشتم در باب رهبر یا شورای رهبری می‌گوید: «پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره شریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده‌اند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است... رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

بر این اساس از مقام رهبری که در رأس هرم قدرت قرار دارند تا کسانی که در بدنه و پایه هرم قرار دارند، همگی مشروعیت خود را باالصاله از عموم مردم کسب می‌کنند یعنی عموم مردم خبرگان رهبری را انتخاب می‌کنند، خبرگان رهبری، رهبر را انتخاب می‌کند، رهبر، رئیس قوه قضائیه را و رئیس قوه قضائیه به قدر نیاز و کفایت از بین اشخاص واجد صلاحیت، قضات دادرها و دادگاهها را انتخاب می‌کند. و تمامی اینها تحت شرایط برشمرده شده در قانون اساسی و تأکید می‌کنیم با اخذ مشروعیت از جانب مردم است و تأکید مؤکد اینکه هیچ فردی از افراد کشور و آحاد ملت برتر و بالاتر از قانون نیست. به این ترتیب قضات (اعم از دادرها و دادگاه) مشروعیت و نمایندگی خود را در تصدی امر از عموم مردم دارند، حال در این تصدی یکی عنوان دادستان (مدعی‌العموم) و بازپرس را دارد یکی دادر دادگاه و ظاهر امر نیز حاکی از

این است که در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در بحث مربوط به قضات دادرسی و دادگاه کسی متعرض این امر نشده است که قاضی دادرسی قاضی نیست و یا قاضی نوع با طرف است و قاضی دادگاه قاضی نوع بی طرف! و حتی شخص آیت‌اله یزدی در آن مجلس بررسی نهایی... می‌فرمایند: «در اسلام قاضی نشسته و ایستاده فرقی با هم ندارند. آنها که مخالفند از نظر شرعی دلیلشان را بگویند تا ما تصمیم بگیریم.»^۲ سپس مقام معظم رهبری (نماینده مردم در مجلس خبرگان قانون اساسی) ضمن بیانات مشروحی می‌فرماید: «اولاً همان‌طور که آقای یزدی گفتند در اسلام بین درجات و مراحل قضاوت فرقی نگذاشته‌اند، در اسلام قاضی تحقیق از اول شروع به رسیدگی می‌کند تا تمام شود حالا می‌توانند دو تا قاضی این کار را بین خود تقسیم کنند مرحله دادرسی و مرحله دادرسی باشد این یک نوع تخصص است و ما در فقه فرقی بین این دو تا نداریم و محکومیم که این وحدت را حفظ کنیم، ثانیاً بازپرس یا دادرسی تحقیق یا دادستان این اشتباه است که بگوییم حکم نمی‌کند، حکم قطعی به صورت اصطلاحی دادگاهها که بلافاصله مجازات می‌کنند آن را صادر نمی‌کنند والا مقامات دادرسی یعنی این قضات تحقیق قرار صادر می‌کنند و این خود یک نوع رأی است. رأی معنای اعمی دارد و به موجب این قرار یک متهم را آزاد می‌کنند دیگر شما چه می‌خواهید؟ قرار منع تعقیب صادر می‌کنند و آزاد می‌کنند اینها همه مراحل حکم است یکی از مراحل این است که قرار مجرمیت صادر می‌کنند و او را تحویل دادگاه می‌دهند، پس آن شخص که این کار را می‌کند از لحاظ معلومات قضایی، از لحاظ صلاحیت قضایی با آنها هیچ فرقی ندارد این از نظر تئوری، اما از نظر علمی ما هر جا دیدیم آنکه بیشتر در معرض فشار دولتها و نیروهای حاکم بود بازپرس‌ها بودند. [...] علیهذا علاوه بر اینکه در فقه بین قضات تفاوتی نیست این خطری^۲ که ما از آن می‌ترسیم در بازپرسهای دادرسی بیشتر بوده است منتها بعضی از

آقایانی که قضات نشست‌ه بودند خوب چون چهل، پنجاه سال عادت کرده‌اند يك خورده برایشان نامأنوس بود که برای دادسرا هم آن حق را قائل شویم و به نظر من اول دادسرا است...^۴ به این ترتیب می‌بینیم از نظر قانون اساسی تفاوتی بین قاضی دادسرا و دادگاه نیست.^۵ نیز، قضات با رعایت سلسله مراتب قانونی برگزیده مردم هستند و نوع مردم (از باب منفعت‌طلبی) همیشه خواهان آنند که در هر کاری آن‌کس که از هر حیث شایستگی و صلاحیت انجام آن کار را دارد مصدر خدمت شود.^۶

اینک پاسخ به پرسش‌های سه‌گانه:

۱- مسأله بی‌غرضی یا مغرضانه بودن: مسأله بی‌طرفی چیزی نیست که مختص قضات دادگاهها باشد. ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹ شهر رمضان ۱۳۳۰ مطابق با ۱۱ شهریور ماه ۱۲۹۰ با تلفیق آخرین اصلاحات و الحاقات می‌گوید: «مستنطق باید با کمال بی‌غرضی تحقیقات را نموده در کشف اوضاع و احوالی که به‌نفع یا ضرر متهم است، فرقی نگذارد.» و معنای غرض در اینجا «قصد شخصی به‌زیان دیگران یا دشمنانگی. ضد نصیحت و خیرخواهی است.»^۷ و بنابراین بی‌غرضی یعنی بدون قصد شخصی و دشمنی با دیگران بلکه به‌قصد اجرای اوامر قانونگذار است چنانکه ماده ۴۳ قانون فوق‌الاشعار می‌گوید: «مستنطق فقط وقتی اقدام به تحقیقات مقدماتی می‌نماید که قانوناً این حق را داشته‌باشد.» لذا مدعی‌العموم (دادستان) و بازپرس ادعایشان علیه متهم از جانب عموم است نه به قصد شخصی و دشمنی فردی و آن ادعا هم براساس قانون است؛ بنابراین در عین بی‌غرضی یعنی مخالف جانبداری و قصد و غرض خصم‌آلود شخصی است و تحقیقات او براساس قانون و بدون ذره‌ای دشمنی با شخص متهم است و همین‌طور است قاضی دادگاه (دادرس) که او هم براساس قانون و بدون ذره‌ای دشمنی با شخص متهم با لحاظ

تحقیقات کاملاً خالی از اغراض شخصی و دشمنانه حکم قضیه را انشاء می‌نماید. براساس مطالب پیش گفته، از حیث بی‌طرفی، هیچ فرقی بین دادستان (و معاونین او یعنی دادیاران) و بازپرس و دادرس دادگاه نیست. چون همگی براساس قانون مدون تحقیق می‌کنند و بر مبنای قانونی حکم صادر می‌کنند. بنابراین القاء شبهه به اینکه دادستان و بازپرس قصد و غرض شخصی خاصی دارند که می‌خواهند هر طور شده و به هر حيله عليه متهم به جمع‌آوری دلایل و مدارک بپردازند و دستاویزی برای مجرمیت وی دست و پا کنند اما دادرس دادگاه در مقام بی‌طرفی سعی در رفع اتهام و برائت متهم دارد کاری است اشتباه و از نظر تبعات اجتماعی، خطرناک و مفسده‌آمیز.

۲- در اینکه دادستان و بازپرس هم از شأن قضا برخوردار است یا نه، باید قایل به تفکیک شد. در متون قضای اسلامی حیطه کاری دادستان و بازپرس جزء مبحث حسبه است و بنابراین دادستان محتسب است نه قاضی^۸ لکن در حقوق اداری فعلی (و چنانکه گفته شد در قانون اساسی) دادستان و بازپرس ابلاغ قضایی دارند نه چیز دیگر. بنابراین از دیدگاه حقوق اداری قاضی محسوب می‌شوند و بر این اساس می‌بایست آموخته به آداب قضا باشند.

۳- در خصوص قابل جمع بودن دو شأن و مقام در یک فرد، قضیه را موضوعاً و مصداقاً بررسی می‌کنیم:

الف: بررسی موضوعی

در حقوق مدنی بحثی داریم تحت عنوان نمایندگی. که آنهم به سه دسته تقسیم می‌شود که یکی از آنها نمایندگی قانونی است. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی می‌گوید: «مالکیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از

انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند» بنابراین عموم مردم که تابعیت جمهوری اسلامی را دارند و در قانون اساسی از آنان به عنوان «ملت» نام برده شده است برای اعمال حق حاکمیت خویش در زمینه‌های گوناگون و مشخصاً در قوای حکومتی یعنی مقننه، مجریه و قضائیه تحت ضوابطی که در قانون اساسی آمده است نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند و در قوه قضائیه طبق اصل شصت و یکم «اعمال قوه قضائیه بوسیله دادگاههای دادگستری است...» بنابراین قضات مملکت تحت ضوابط قانونی نمایندگان مردم در امر قضا و داوری هستند یعنی در واقع از طریق قانون (که می‌توان آن را قراردادی عام تحت شرایط خاص قلمداد کرد) عقدی بین مردم و شخصی که متصدی امر قضا می‌شود منعقد می‌گردد. تا اینجای قضیه ظاهراً نزاعی نیست نزاع آن وقت شروع می‌شود که می‌گویند چگونه يك فرد می‌تواند از جانب عموم مدعی باشد و همان فرد در مقام داوری و قضا بر مسند حکم بنشیند. در این خصوص اشاره به این نکته شاید بی‌وجه نباشد که حتی کودکان خصوصاً دختران در تنهایی خویش از ایفای دو نقش کاملاً متمایز (مادر و کودک) بخوبی برمی‌آیند. این بدان معنی است که انسانها حتی از اوان کودکی قادرند در نقشهای شخصیتی مختلف ظاهر شوند و بخوبی از عهده ایفای نقش آن شخصیت خاص برآیند. در دنیای بزرگسالان نیز این امر بی‌آنکه خللی به حقوق فرد و اجتماع وارد آورد حتی از دید قانونگذار شدنی است زیرا فرد به عناوین و اعتبارات گوناگون می‌تواند در انجام امور متفاوت شرکت کند. بنابراین به مقتضای هر يك از این عناوین می‌تواند اراده مستقلی داشته باشد و این موضوع در ماده ۱۹۸ قانون مدنی پیش‌بینی شده است^۱ و اما در مورد این نمایندگی خاص یعنی تصدی امر قضا از جانب مردم و بی‌غرض و بی‌طرف بودن قاضی پیش‌تر بحث شد.

ب: بررسی مصداقی

«جوانی نزد علی (ع) رفت و شکایتی به این صورت مطرح کرد که این چند نفر با پدرم به سفر رفتند اینک آنان برگشتند و پدرم بازنگشت. از آنان پرسیدم که پدرم چه شد؟ گفتند او مُرد. پرسیدم که مال منقولی که همراه داشت چه شد؟ گفتند مالی از خود بر جای ننهاده، و حال آنکه ما که ورثه او هستیم می‌دانیم که مال بسیار به همراه داشت. شکایت پیش شریح قاضی مطرح کردیم و چون بینه نداشتیم شریح آنان را سوگند داد و آنها هم به آسانی سوگند بر طبق دفاع خود یاد کرده و حکم برائت آنان صادر شد.

علی (ع) شرطه خود را خواست و گفت که بر هر يك از خواندگان دو نفر بگمارند و به آنان دستور داد تا نگذارند که خواندگان به یکدیگر نزدیک شوند و تبادل نظر کنند. سپس منشی دادگاه را طلب کرد و یکی از خواندگان را احضار کرده و به او گفت که اطلاعات خویش را درباره پدر شاکی بازگوید و به پرسشهای زیر جواب دهد:

الف - پدرش چه روزی با شما به سفر رفت؟

ب - در چه منازلی با شما فرود آمد؟

ج - چگونه مسافرت و وقایع مهمی که در این سفر رخ داد بازگو کن.

د - علت مرگ پدرش چه بود؟

ه - چه حادثه‌ای بر سر مال او آمد؟

و - پس از مرگ او چه کسی او را غسل داد و چه کسی او را دفن کرد؟

ز - چه کسی بر وی نماز خواند؟

ح - کجا او را دفن کردند؟

علی (ع) این پرسش‌ها را به منشی گفت و او نوشت و از خواننده پاسخ گرفت. وقتی که پاسخها به پایان رسید علی و حاضرین جلسه دادگاه با او تکبیر گفتند. صدای تکبیر به گوش سایر متهمان که بیرون از جلسه در انتظار بازپرسی و استنطاق بودند

می‌رسید، آنان نمی‌دانستند که این تکبیر برای چیست و گمان می‌کردند که دوست آنان اقرار به حقیقت قضایا کرده و برای آنان دشواری پدید آورده‌است. به این ترتیب روحیه آنان متزلزل شد. علی (ع) سپس او را بیرون فرستاد و در جای جداگانه زیر نظر نگه داشت. سپس یکی دیگر از خواندگان را فرا خواند. . . [به همین ترتیب الی آخر] و نظر همگی را با تناقض‌گوییها. . . گرد آورد آن‌گاه دستور داد که نفر اول را بار دیگر به جلسه بیاورند. [سپس] خطاب به وی کرد و گفت: ای دشمن خدا، مکر ترا دانستم و دروغ ترا از راه استنطاق و تحقیق از یارانانت کشف کردم هیچ چیز ترا جز راستی از کیفر نجات نمی‌دهد مگر آنکه حقیقت را بگویی. پس دستور داد تا او را بازداشت کردند و علی (ع) و حاضرین به یکباره تکبیر گفتند. سپس سایر خواندگان که بیرون از جلسه دادرسی بودند و صدای تکبیر را شنیدند شك نکردند که دوست آنان اقرار به حقیقت واقعه کرده‌است. آن‌گاه علی (ع) نفر دیگر را احضار کرد و او را نیز تهدید نمود. آن شخص سوگند خورد و گفت ای امیر مؤمنین، من شخصاً تمایل به این کار نداشتم به‌اکراه مرا و ادار به جرم کردند. سپس علی (ع) همه را فراخواند و همگی اقرار به جرم کردند آن‌گاه نفر اول را از محل بازداشت فراخواند و به او گفت که یاران تو اقرار به وقوع جرم کردند چیزی جز راستگویی ترا نجات نمی‌دهد. پس او نیز مانند یاران خویش، اقرار کرد و حکم به محکومیت آنان به پرداخت مال متوفی به ورثه و قصاص همگی صادر گردید. . .^{۱۰}

مؤلف کتاب، استاد گرانقدر حقوق ایران از این قضیه شش نتیجه در باب استنطاق گرفته‌است. نتیجه هفتم را نگارنده اضافه می‌کند که براساس این قضیه معلوم می‌شود که از نظر اصولی منعی ندارد که شخص واحد در يك امر واحد هم قاضی تحقیق PROSECUTOR باشد و هم قاضی صادرکننده حکم JUDGE اما آنچه که امروزه مطرح است این است که تقسیم کار، شیوه‌های متداول و مرسوم است و در عمل نشان

داده شده است که می‌تواند سبب سهولت در کارها و نتیجتاً اخذ نتایج بهتر بشود تا اینکه شخص واحد امور متعدد از جزایی و مدنی و حسبی و امثال اینها را به عهده بگیرد و به دلایل عدیده [که ذکر آنها مجال و مقالی دیگر می‌طلبد] نتواند به خوبی از عهده کار برآید. بنابراین اشکال اساسی در شخص قاضی مؤدب به دانش و ادب قضا و تقوای خاص این شغل به عنوان بازپرس و یا دادرس نیست بلکه در سازماندهی خاصی است که بدون بررسی و مطالعه محققانه و کارشناسانه کافی به مرحله اجرا درآمده است. (همین جا متذکر می‌شود که فرق است بین بحثهای محققانه اقلانعی علمی و گفتگوهای مجادله آمیز و جنجال انگیز).

پی نوشت:

۱- این نوشتار در روزهایی که بحث دادگاه آقای کرباسچی داغ بود برای چاپ به یکی از نشریات حقوقی سپرده شده (که قول استفاده از آن را در يك ویژه نامه دادند) که نه تنها مورد استفاده قرار نگرفت بلکه اخیراً خیر گرفتیم که دست نویس ارائه شده کم شده است.

۲ و ۴ - صفحات ۱۳۱۸ و بعد مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد سوم

۳- خطر دخالت دادن مسایل سیاسی در امر قضا

۵- ر.ک. ذیل واژه داستان کتاب دایرةالمعارف علوم اسلامی (قضایی) ص ۵۵۷

۶- بررسی عزل و نصبهای قضات خود به روشنی می‌تواند داستان غم انگیز و اسفبار قوه قضائیه را باز نماید.

۷- لغت نامه دهخدا، دوره جدید چاپ اول، جلد دهم ص ۱۴۶۸۳ و اما اصطلاح بی طرفی که گویا از مصطلحات جدید است و در زمان مؤلفین گرانقدر، مرحومان دهخدا و معین مستعمل نبوده است، نیز همان معنای بی غرضی را افاده می‌کند.

۸- ر.ک. ذیل واژه امور حسبی صفحه ۳۱۴ دایرةالمعارف علوم اسلامی جلد اول دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی. نیز همانجا صفحه ۵۵۷ به جهت ارتباط موضوع داستان و حسبه.

۹- ماده ۱۹۸: «ممکن است طرفین یا یکی از آنها به وکالت از غیر اقدام نماید و نیز ممکن است يك نفر به

وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به عمل آورد». نیز بحث نمایندگی و معامله با خود دکتر کاتوزیان حقوق مدنی، جلد اول، صفحه ۲۶۶ به بعد
 ۱۰- ر.ک. ذیل واژه استنطاق دایرةالمعارف علوم اسلامی (قضایی)

* * *

قوه قضائیه باید به آن اقتدار و استقلال برسد که هیچ قانون شکنی
 نتواند در حصار امن گریز از قانون قرار گیرد.

آیت‌اله سید محمود هاشمی شاهرودی

ریاست قوه قضائیه / ۷۹/۲/۸